

و اجین رفتہ در دوازدهم ذیحجه در حدود دیپالپور^(۲) مالوہ ملازمت کرد و مصحف حمایل نفیس و بیاض خطب مذاہب و بدایع حافظ محمد امین خطیب قدہاری را کہ خوشخوانی درین عصر مثل او در نظر نیامده گذرانید و آن مصحف و بیاض را از منزل محل کرورہ از بساور دزدان برده بودند و سید عبد اللہ خان پیروی کردہ بفقیر پیرتہ بود چون بنظر در آورد بسیار خوشحال شدند و حافظ محمد امین را طلبیدہ بمطائبہ فرمودند کہ مصحف حمایل از جائی بما آورده اند آنرا بشما بخشیدم حافظ آنرا شناختہ و روحی در قالبش از مر نو در آمده تسلیمات بیلحد و نہایت و سجدہ شکر گذاری بجا آورده عرض کرد کہ حضرت همان روز سید عبد اللہ خان را فرمودہ بودند کہ آنرا انشاء اللہ تعالی تو پیدا خواهی کرد بجائی نخواهد رفت چون کیفیت یافتن آن از جامع پرسیدند عرض داشتیم کہ جماعہ بیلداران کہ در بعضی قریات بساور بکندن حوض و چاہ و غیر آن مشغول می باشند و برین بہانہ راہ میزنند این اسباب را دزدیدہ بودند و یکی از آنها مخالفت نموده سید عبد اللہ خان را خبر رسانید تا ہمہ را گرفت و بدزدیہا کہ کردہ بودند اقرار نمودند درین میان بحافظ فرمودند کہ انشاء اللہ اسباب دیگر ہم پیدا میشود خاطر جمع دارید او بعرض رسانید کہ مدعا می من یافتن این مصحف و این بیاض بود کہ از آبا و اجداد موروثی داشتم و در انشاء خطب عاجز مانده بودم باقی مہل امت عاقبت الامر

بعد از مراجعت ازان سفر چنانچه فرموده بودند آن اسباب هم
بجهد از بیداران پیدا گشت و سید عبد الله خان در فتح پور بنظر
در آورد و در همان منزل فقیر را باز مجددا حکم امامت شد و
خواجه دولت ناظر محصل بود که بدستور سابق از هفته یک روز
و شب خواهی نخواهی بچوکی حاضر می ساخت و همان مثل
راست آمد که احمدک بمکتب نمیروند و برودش

گر میرویی و گرنه برند اختیار نیست

و بجهت اهتمام مهام آن ملک چند روزی در دیپالپور توقف واقع شد
و بعضی اسرای کبار مثل شهاب الدین احمد خان را بی جایگیر
دران مالوه بر سر راجه علیخان بجانب اسیر برهانپور و تسخیر آن
ولایت روانه گردانیده عهده داغ و محالی آن لشکر بشهباز خان بخشی
تفویض نمودند ازان منزل راجه تودرمل را باعتماد خان گجراتی
برای تحقیق جمع ولایت گجرات و سرانجام آن ملک نامزد
ساختند *

و درین اثنا خبر شکست راجه نراین داس و فتح ایدر بر
دست آصفخان و دیگر اسرای نامزد انجا رسید و شرح این مجمل
انکه چون قلیچ خان از ایدر باهتمام عالی مراد اوزبک که بطلب
او آمده بود متوجه درگاه شد و آصفخان بسرداری متعین گشت
راجه ایدر که در بدر میگشت بامداد رانا کیکا و سایر زمینداران
جمعیتی بهم رسانیده بده گروهی تهانه ایدر آمده داعیه شبخون
داشت آصف خان و میرزا محمد مقیم و تیمور بدخشی و میر
ابوالغیث بخاری و میر محمد معصوم بکری و غیران کنکش

چنان دیدند که فریب پانصد سوار بمحافظت تهبانه گذاشته خود شباشب بر سر آوروند و آنچه از اندیشیده بود ایشان اندیشیدند و هنگام طلوع صبح بتاریخ چهارم ذیحجه سنه اربع و ثمانین و تسعمایه (۹۸۴) هفت کروه راه رفته بودند که از آن طرف راجه نراین داس مسلح و مکمل رسیده آتش حرب در گرفت و تیر و شمشیر نیزه در هوا پراکن شد و میرزا محمد مقیم که در هراول پیش از همه بود در چشیدن شربت شهادت هم پیش دستی نمود شکست بر کفار افتاد و هر کدام گریخته چون روباهی در سوراخی خزیدند چون عرض داشت آصف خان رسید فرمان محتوی بر نوازش سرداران آن لشکر صدور یافت و درین سال میر سید محمد میر عدل که بحکومت بکر نامزد شده بود میر سید ابوالفصل و دیگر پسران خود را بر سر سبوی فرستاد تا در اندک فرصت آن قلعه را فتح کردند و میر سید ابوالقاسم ولد میر سید صفالی که اعظم اکابر بکر است و خود هم بملازمت پادشاه رسید به منصب احدیه سرفراز گشته بود این مصرع تاریخ یافت

فتح سبوی شد باولاد نبی

و در همان ایام میر عدل نیز برحمت حق پیوست و این تاریخ شد

که - سید فاضل - عامله الله بالفصل *

و از جمله سوانح آن ایام آمدن شریف آملی است و دیدن او شاهنشاهی را در منزل دیپال پور مجمل آنکه این مردود مطرود

مانند سگی سوخته پای از دیاری بدیاری گشته و از مذهبی بمذهبی انتقال نموده خیلی جدل زد تا کارش بر الحاد قرار یافت و چند گاه بروش متصوفه مبطل بیدصفا در بلخ بخانقاه مولانا محمد زاهد که ندیره مخدومی اعظم شیخ حسین خوارزمی قدس الله سره است آمده با درویشان بسرمی برد و چون مناسبت ذاتی بدرویشی نداشت و هرزه گوئی فراخ و شطاحی بی مزه بنیاد کرده پریشان میگفت از آنجا اخراج کردند و مولوی بیٹی چند در شان او فرموده و ازان جمله است اینکه

هست یک ملحدی شریف بنام * ناتمامی بطور خویش تمام
تا سیرکنان بدکهن رسید و آنجا نیز از نامقیدی جوهر خبث
خویش را ظاهر ساخت و حکام دکهن میخواستند که لوح هستی
ادرا از نقش حیات پاک سازند عاقبت بر سواری خر قرار یافته
بر سواری تشهیرش نمودند و چون هندوستان وسیع است و میدان
اباحت دران عرصه فراخ و کسی را با کسی کاری نه تا هر کس
بهر طوریکه باشد درینولا خود را افتاد و خیزان در مالوه رسانیده
و در پنج گروهی اردر منزل گرفته هر مهمل و قلماش که از
دهانش برمی آمد بجای آتش زهر مار میکرد و مجلس عامیانه
میدگرفت و عوام کالانعام خصوصاً ملحدگان عراقی که از حقیقت ایمان
چون موی از خمیر برآمده اند و زبطنی عبارت از ایشان است و
نخست از همه پرستندگان دجال ایشان خواهند بود گرد وی جمع آمده
بموجب اشارت او چنان شهرت دادند که مجدد مایه عاشره اوست
و غوغای عظیم افتاد و خبر بخلیفه صاحب زمان رسید تا اورا شبی

در مجلس خویش طلبیده در مسجدی طولانی از پارچه که هر پنج وقت نماز بجماعت در آن میگذارند با او خلوت ساختند اول با صورتی مضحک و هیأتی ناقبول و گردن کژ کورنش کرده تا دیری دست بسته و چشم ازرق که علامت دشمنی پیغمبر علیه السلام میگویند پوشیده بطریقی که کذب و ریا و نفاق از آن می بارید ایستاده ماند و بعد از مدتی چون حکم نشستن فرمودند سجده بجای آورده بدو زانو مانند اشتر لوک نشست و در بدو صحبت خلوت داشتند و پرسشها واقع شد و غیر از حکیم الملک کسی دیگر را مجال ایستادن در آن پایه نبود و از دور گاهی که آواز بلند میکرد لفظ علم می شنودم خرافات خدلی می چارید و آنرا حقیقة الحقایق و اصل الاصول نامید

قومی نه ز ظاهر نه ز باطن آگاه • انکه ز جهالت ببطالت گمراه
مستغرق کفرند و حقیقت گویند • للاحول ولا قوة الا بالله
و تمام مدار او بروش محمود بسخوانی که در زمان امیر تیمور صاحب قران در بسخوان که نام دیهی است از توابع گیلان ظهور کرده و سیزده رسایل خمس خمس نوشته پراز تزریق که به هیچ مذهب و ملامت راهت نیاید و غیر از تیتال که آن را علم لفظ و حال نامیده حاصلی ندارد خلاصه تصانیف ان اشقی الاشقیاء کتاب بحر و کوزه است و فضلاتی که در انجا خورده گوش از شنیدن آن قی میکند و معلم ملکوت اگر آنرا بشنود چه خندها که بر ریش او نزند و چه رقصها که نکند و این شریف کثیف نیز جنگ المهملاتی نوشته و انرا ترشح ظهور نام مانده و تقلید جمع میر عبد الاول نموده عنوان هر

فقرة نامربوط عام فریب را مصدر بلفظ میفرمودند ساخته که
گشتگاه عجبی است و منزلی طرفه مضحکی غریب و باوجود این
جهل بموجب آن لکن ملکا یسوق الاهل الی الاهل کار از پیش برده
چنان تصرف در مزاج روزگار و اهل آن کرده که حالا داخل امرای
هزاری است و از جمله داعیان مذهب حق در ولایت بنگ است
و صاحب مراتب اخلاص چهارگانه و مریدان معتقدان را به نیابت
بآن مراتب میخواند و بیان مراتب مذکور عنقریب مسطور میشود

از پی رد و قبول عام خود را خرمساز

زانکه کار عام نبود جز خری یا خرخری

گار را دارند باور در خدائی عامیان

نوح را باور نمیدارند در پیغمبری

والی الله المشتکی من الدهر اذا احسن ندم من ساعته و اذا اساء

یسر علی اسائه و زبان حال او همه این میگوید که

پار بودم قطبک امسال قطب الدین شدم

گر بمالم سال دیگر قطب دین حیدر شوم

و چون خاطر از مهمات آن ولایت پرداختند از آنجا بکوچهایی متواتر

میر گذان و صید افگدان براه رتفهنپور در صفر بیست سیوم سنه

خمس و ثمانین و تسعمایه (۹۸۵) بفتح پور رسیدند و شیخ فیضی

که حالا بخطاب ملک الشعرائی مخاطب است غزی گفته که

مطلعتش این است .

نسیم خوش دلی از فتحپور می آید * که پادشاه من از راه دور می آید

بعد از دوسه ماه خبر فترات گجرات رسید و منشاء آن این بود که

چون راجه تودرمل درین مرتبه بگجرات رفت مظفر حسین ابن ابراهیم حسین میرزا که دختر زاده میرزا کامران باشد از ولایت دکن که والده اش گلرخ بیگم در وقت محاصره صورت بآن جانب بدر برده بود در سن پانزده شانزده سالگی باغواهی مهر علی نام مفسدی از تربیت کودکان میرزا ابراهیم حسین اوباشی چند جمع آورده خلل در گجرات انداخت و باز بهادر پسر شریف محمد خان اتکه و بابا بیگ دیوان گجرات با مظفر حسین میرزا در برگذ پتلاک بجنگ پیش آمده شکست یافتند و میرزا به کذبایت رفته و دو سه هزار سوار داشت و وزیر خان حاکم گجرات با آنکه سه هزار سوار داشت بنا بر واقعه طلبی سپاهیان که محل اعتماد نیستند قرار بر تحصن داده صورت واقعه براجه تودرمل که در پتن بود نوشت و راجه بجانب احمد آباد رفت و میرزا از کنار احمد آباد برخاسته بجانب دولفه روان شد وزیر خان و راجه تعاقب او نمودند و دران نواحی محاربه صعب روی نمود و شکست بر مخالفان واقع شد و به چونا گده رفتند و درین هنگام راجه بفتح پور شتافت و میرزا مظفر حسین از چونا گده باز آمده وزیر خان را که بی جنگ بهمان سبب که مذکور شد باز متحصن گشته بود در احمد آباد قبل کرده و نردبانها بر دیوار قلعه مانده و قصد بر آمدن نموده نزدیک بود که بشکند درین وقت بندوقی بر سینه مهر علی که بندوق راز میرزا و وکیل مطلق او بود میبرد و او را بصندوق عمل می برد

الموت یاتی بغتة * و القبر صندوق العمل

و چون نفس ناطقه مرزا را آن حال میبرد بیکبار راه فرار پیش گرفته

بجانب سلطان پور و ندر بار میروند و امرای نامدار که بسرداری
شهاب الدین احمد خان بر راجه علی خان نامزد شده و او را در
قلعه کشیده کار بر رو تنگ آمده و مملکت را بتاراج داده بودند نزدیک
بود که دستگیر سازند درین اثنا قطب الدین محمد خان دوله شده
و از امر جدا گشته بجانب بهروج و بروده که جایگیر داشت و از میرزا
در انجا هرچی و مرجی تمام راه یافته بود می آید و فتوری و قصوری
در تشخیص مهم امیر و برهان پور میروند و امر با ضرورت پیشکش لایق
بمقتضای وقت از راجه علیخان گرفته بدرگاه میفرستند و مراجعت
بجایگیرهای خویش می نمایند و در همین ایام حکیم ابن الملک
شیرازی که در سال نهصد و هشتاد و سه همراه وکیل عادل خان
حاکم دکن بر سلامت رفته بود باز گشته آمد و فیلان نامی و تحفهای
گرامی عادل خان را گذرانید و بعد از تغیر دیب چند راجه منجهوله
بفوجداری بانس بریلی در دامن کوه نامزد گشت و از انجا عریضه
نوشت مشتمل بر چند فصل یکی از ان جمله اینکه چون از درگاه
جدا شده ام و درین صحرا و بیابان هیچ فردی از بآران اهل همراه
ندارم اگر فلانی را و نام مرا برد که از صلاح و فساد این ولایت و
روش کار و بار واقفست و مردم با اعتماد از رجوع می نمایند و بدر بار
هم چندانی خدمت مرجوعه ندارد فرستند هم مرحمتی است
در حق دی و هم موجب سرفرازی بنده درگاه است و الحکم اعلی
خواجه شاه منصور یک یک فصل را خوانده جواب بموجب حکم نوشت
و چون باین فصل رسید نه حکم آری شنید و نه حکم فی
سو بر آید بکف و موی تو ناید بکفم

این چهلین بخت که من دارم و این خوکه تراست
 و در ماه رجب سال نهمصد و هشتاد و پنج که ایام عرس حضرت
 خواجه اجمیری است قدس الله سره العزیز متوجه اجمیر شدند و
 در منزل توده شاه ابو تراب از اکبر سادات شیراز و مرجع سلاطین
 گجرات و راجه تودرمل که بعد از فتح میرزا مظفر حسین روانه
 درگاه شده بودند رسیدند و از نزدیکی میرته شاه ابو تراب را بر قافله
 حاجیان میرحاج ساخته و اعتماد خان گجراتی را نیز زرهای فراوان
 داده رخصت مکه معظمه فرمودند و حکم عام کردند که هر کس
 که خواهد برود و چون از شیخ عبد النبي صدر الثماس نمودم که
 برای من هم رخصتی حاصل بکنید پرسید که والده در قید حیات
 داری گفتم بلی گفت از برادران کسی هست که از تعهد خدمت
 وی بر آید گفتیم نی همین من وسیله رزق ایشانم فرمود اگر رخصت
 والده حاصل شود بهتر باشد و آن سعادت میسر نشد و حالا بدندان
 حسرت پشت دست ندامت میگرد

نکرد لطف تو کاری و وقت کار گذشت

نشد وصال تو روزی و روزگار گذشت

در نواحی قصبه انبیر در موضع مولتان که شهری است قدیم و
 ویرانه مطلق بود بنای شهر فرموده قلعه بلند و دروازهها و باغ را
 باصرا تقسیم نموده در اهتمام عمارت سعی بلیغ ارزانی داشتند تا
 در هشت روز تمام شد و رعایا را دران اطراف آبادان ساختند و بنام

رای منوهر ولد رای لونکرن حاکم ساندهر موسوم گردانیده منوهر پور
 نامیدند و این منوهر که او را چندگاه میرزا منوهر میگفتند در
 خدمت شاهزاده بزرگ نشو و نما یافته بمرتبگی کمال رسیده امروز
 شعر میگوید و توسنی تخلص دارد و جوانی قابل است و ذکر او
 در ذیل تذکره شعرا مذکور میشود و از آنجا براه نرنول متوجه
 دهلی گشته شیخ نظام نرنولی که از کبار مشایخ وقت بود ملاقات
 کردند و در دهلی بعد از فراغ از زیارت اولیای کبار آن بقعه شریفه
 در نواحی پالم بشکار مشغول شدند و در غره [عشره] اخیر ماه مبارک
 رمضان این سال در نواحی قصبه ریواری خبر از بساور بغقینر
 رسید که پسری از خدمتگاری بعد از انتظار شدید و در عمر مدید
 متولد شده و اشرفی نذر برده التماس نام نمودم فاتحه خوانده
 پرسیدند که نام پدرت و جدت چیست عرض داشتم که ملوک شاه
 ولد حامد فرمودند نام این پسر عبد الهادی باشد و این اسم هادی
 در آن ایام شب و روز در زبان شاهنشاهی بود هر چند حافظ
 محمد امین خطیب از جمله هفت امام بمبالغه تمام میگفت که
 این فضولی مکن و حقاظ را در منزل خود جمع ساز تا ختمی برای
 درازی عمر این نوباره بکنند بسخن او کار نکردم عاقبت آن مولود
 شش ماهه شده بعالم بقا خرامید انشاء الله اجری و ذخری شافع
 و مشفع در یوم الحساب کرد و ازان منزل رخصت پنج ماهه گرفته
 به بساور آمدیم بحسب بعضی ضرورات بلکه فضولیها تخلف در
 وعده نموده یک سال ماندم و این کم خدمتیها و آن مخالفتها
 عاقبت رفته رفته باعث افتادن از نظر و بی توجهی تمام شد و تا حال

که مدت هیزده سال ازان واقعه گذشته و هیزده هزار عالم رفته همان
وهر بخدمت ناهجرا مبتلاست که نه روی قرار و نه رای فرار دارد

بختی نه که با دوست در آمیزم من

صبري نه که از عشق به پرهیزم من

دستی نه که با قضا در آمیزم من

پائی نه که از میانه بگیرم من

و در منزل هانسی زمانی که متوجه پنجاب بودند عرضداشت شیر
بیگ توچی بدرگاه رسید که مظفر حسین میرزا از گجرات فرار
نموده بدکهن میرفت راجه علی خان او را گرفته مقید دارد و در
غرة ذی حجه سنة خمس و ثمانین و تسعمایة (۹۸۵) فرمانی بنام
راجه علی خان مصحوب مقصود جوهری فرستادند تا میرزا
را روانه درگاه فلک بارگاه گردانند

و در غرة محرم الحرام سنة ست و ثمانین و تسعمایة (۹۸۹) تحویل
نوروز جلالی شد که سال بیست و چهارم از جلوس باشد
صفر تخت ز سلطان فلک بر دارد * لاجرم بر فلکش نا برآید بحمل
و در پتن بزیارت حضرت گنج شکر قدس الله روحه العزیز مشرف
شده در نواحی نندانه شکار قمرغه خیال کرده در عرض چهار روز
نخچیر بی حساب افگندند چون نزدیک بان رسید که هر دو طرف
قمرغه بهم رسد ناگاه بیکبار حالتی عجیب و جذبه عظیم بر شاهنشاهی
وارد گشت و تغیر فاحش در وضع ظاهر شد به مثابه که تعبیر ازان
ممکن نبود و هر کدام بر چیزی حمل میکردند الغیب عند الله
و در همان وقت حکم فرمودند که شکار بر طرف سازند

هش دار که فیض حق بذاکاه رسد * ناگاه رسد بر دل آگاه رسد
و در پای درختی که این حال ثمره آن بود زر بسیار بفقرا و مساکین
داده طرح عمارت عالی و باغی و مویع در آنجا انداختند و موی هر
را قصر کردند و بیشتری از مقربان موافقت نمودند و این خبر در
شرق رویه هند شهرت یافته اراجیف عجیب و اکاذیب غریب در
افواه عوام افتاد و خللها در میان رعایا پدید آمد باز در اندک زمانی
فرو نشست و در منزل بیهرة بیگم پادشاه از تخت گاه رسید و
حکومت پنجاب را به سعید خان مغول تفویض نموده و قاضی علی
بغدادی را که نبیره میر قاضی حسین میبندی است برای تداخل
زمین مدد معاش ایمة در پنجاب و غیران تعیین کردند تا بحال
قدیم را گذاشته و رقبه پیموده در یک دیبه همه را شریک سازند و
تفرقة تمام بحال ایمة ممالک محروسه راه یافت و این همه بر رغم
شیخ عبد النبوی و بی دیانتی و کلاهی او بود و از آنجا بجانب فتح پور
مراجعت واقع شد و قریب بخضر آباد سادهوره بتاریخ سوم جمادی
الثانی سنه مذکوره بکشتی در آمدند و امرا و اعیان ملک نیز به
مرافقت در کشتی نشستند و اردر از راه خشکی روان گشت و بیست
ونهم این ماه در حضرت دهلی رسید و در غره ماه رجب از کشتی
بحر بر آمده و بر کشتی بر که عمارت از باد پای هاسون نوزد باشد
سوار گشته در ششم این ماه خود را در اجمیر بمجلس عرس رسانیدند
و روزی دیگر بهمان ساعت متوجه دار الخلافت شدند و هر روز پنجاه
گروه راه طی میکردند و بتاریخ نهم روز جمعه هنگام تباشیر صباح بمنزل
توده رسیدند و جامع اوراق از بساور باستقبال رفته بود در آن وقت ملازمت

نمود و کتاب الاحادیث را که چهل حدیث است در میان فضیلت غزا
 و ثواب تیر اندازی و نام آن مشتمل بر تاریخ است گذرانید و داخل
 کتاب خانه شد و تقصیر تخلف وعده هیچ مذکور نگشت و آخر آن
 روز بفتح پور رسیدند و بیشتر اوقات در عبادت خانه بصحبت علما
 و مشایخ میگذرانیدند خصوصا لیالی جمعه که تمام شب به احیا
 میگذشت و پیوسته کار تحقیق مسایل دین بود چه اصول و چه
 فروع و علما با یکدیگر تبخ زبان کشیده در مقام تنافی و تقابل بودند
 و اختلاف مذاهب بجائی رسید که تکفیر و تضلیل همدیگر می نمودند
 و کار بحث از سنی و شیعی و حنفی و شافعی و فقیه و حکیم
 گذشته در اصل اصول خلل انداختند و مخدوم الملک رساله نوشت
 که شیخ عبد الذبی خضر خان مروانی را که متهم به سب نبی علیه
 السلام بود و میر حبش را که بتهمت رفض گرفته بودند بذحق کشته
 و نماز گذاردن عقب او روا نیست چرا که پدرش عاق ساخته و خود
 علت بواسیر خونی دارد و شیخ عبد الذبی نیز تجهیل و تضلیل او
 می نمود و ملایان دو جماعه دو رویه پاره بان جانب و پاره باین جانب
 رفته مبطی و قبطی گشتند و اهل بدع و اهل بمقتضای آرای فاسده
 و شبهات باطله از کمین برآمده باطل را بصورت حق و خطا را بلباس
 صواب جلوه داده پادشاهی را که جوهری نفیس و طالب حق بود
 اما عامی محض و مستانف و مستانس بکفره و اراذل در شک
 انداخته حیرت بر حیرت افزود و مقصود از میان رفت و سد حدید
 شرع مبین دین متین شکست و بعد از پنج شش سال خود اثری
 از اسلام نهاند و قضیه منعکس شد

قضیة من و تو اوفتاده امت بعکس
 تو بیع میکنی آنرا که عیب میدانم

این را بواعث و دواعی بسیار بود و بموجب القلیل يدل علی الکثیر و
 الخیفة تدل علی الغدیر از موفجی ازان در سنک تقریر و تحریر می آورد
 و الله المستعان حاصل آنکه اصناف دانایان از هر دیار و ارباب ادیان
 و مذاهب بدربار جمع شده بشرف همزبانی مخصوص بودند بعد
 از تحقیق و تغتیش که شب و روز شیوة و پیشه غیر ازان نداشتند
 غوامض علوم و دقائق حکم و عجایب اخبار و غرایب آثار که دفاتر
 مطول مجمل و مفصل آنرا بر نتابد نشان میدادند و بمقتضای ثلث
 مهلکات شیخ مطاع و هوی مشبع و اعجاب المرء بنفسه هرچه خوش
 می آمد از هر کس غیر از مسلمانان التقاط و انتخاب نموده از آنچه
 نامرضی طبع و خلاف خواهش بود احترام و اجتناب لازم میدانستند
 و از زمان صبی تا عهد عذقوان شباب و ازان هنگام تا من انحطاط چندین
 حالت متنوعه از کل معاملات متنوعه و مشارب مختلفه بهم رسید
 و بخود داشتی خاص و معرفتی جداگانه سواى متعارف از آنچه در
 کتب دیده و خوانده می شود حاصل گردیده و اعتقادی هیولانی
 پیکر در سرآة ضمیر و گنجینه خیال ارتسام یافت و از هیات مجموعی
 این قدر کالذغش فی الحجر مقرر شد که عقلا در همه ادیان موجود و مهیا
 اند و ارباب ریاضات و کشف و کرامات در کل طوایف انام پیدا و
 حق همه جا دایر پس انحصار آن در یک دین و یک ملت که
 نو پیدا شده و هزار سال بر نگذشته باشد چه لازم و اثبات یکی و
 نفی دیگری و ترجیح بلا مرجح از کجا و سندی و براهمه که بخلاوات

و جلوات در ادراک شرف ملازمت و دولت صحبت بر همه سابق
 و در کتب فضایل و علوم رسمی و حقیقی و حالات و مقامات و
 کمالات انسانی بجمیع و جوه باعتبار معتبر بر سایر دانایان و مرتاضان
 فایق اند دلایل عقیده و شواهد نقلیه بر صدق دین خویش و بطلان
 غیر گذرانیده و بمتابۀ ثبات قدم و رسوخ در اعتقاد بخشیده نظریات
 را حکم بدیهیات میدادند که به تشکیک مشکک زایل نشود

لو بسمت الجبال او انشقت السماء

و حشر و نشر و دیگر شعبات و نقلیات که ماخذ آن مشکوة نبوی
 است همه را بگوشه نهادند و آن قوادح و مطاعن در ملت سهله
 بیضا و حذیفه غراء که در نبوات کتب کلامیه بعضی ازان مسطور
 است حریفان پیوسته گوش زد می ساختند و تحریص و ترغیب
 بر سلوک مساک خویش بزبان قال و حال می نمودند

میداد رقیب آن سهی قد را پند * کاندرخ هر کس چو گل از باد میخند
 از حد چو بشد نصیحت آشوخ گره * برگوشه ابرو زد و سر پیش افکند
 پیش ازین گفتگو چند گاهی پر کھوتم نام برهمنی را که معبر نامه
 خرد و افر بود در خلوت برده اسامی هندوی از برای موجودات
 اشیا بزبانی خاص پیدا اختراع میخواستند و چند گاهی دیوی برهمن
 را که از جمله معبران مهابهارت بود بر چارپائی نشانده و بالا کشیده
 نزدیک بقصری که آن را خواب گاه ساخته بودند معلق داشته و
 از وی اسرار و افسانههای هندی و طریق عبادت اصنام و آتش و
 آفتاب و تعظیم کواکب و احترام اساطین کفره از برهما و مهادیور
 بشن و کشن و رام و مهامائی که بودن ایشان از بنی نوع انسان

موهوم است و نبودن متیقن هر چند در زعم باطل بعضی را اله و
 بعضی را ملایکه میدانند و اعتبار رسوم و عادات این دیار شنیده
 بآن جانب گزاشیدند و در مذهب تناسخیه رسوخ قدم حاصل شد
 و قول ما من مذهب الا و للتناسخ فیه قدم راسخ درست دانستند و
 خوش آمدیان کلمه گوی در رسایل اقامت بیدئات و دلایل بدین
 مدعا نمودند و تحقیق مذاهب کفار هند که طوائف نامحسوس
 نامعدودند و کتب بی شمار دارند و باوجود این اهل کتاب نیستند
 فرموده حالات آن در مذاق افتاد و روز بروز ثمره آن شجره خبیثه به
 ظهور می آمد و ایامی چند شیخ تاج الدین ولد شیخ زکریا اجودهنی
 دهلوی را که اکثر از اعیان اورا تاج العارفین میگفتند و از
 شاگردان رشید شیخ زمان پانی پتی صاحب شرح لوائیح و سایر
 مصنفات لایق و فایق در علم تصوف و در علم توحید ثانی شیخ ابن
 عربی بود و بر کتاب نزهة الارواح شرح مبسوط نوشته شبها بر نهطی
 که بالا گذشت بالا طلبیده تمام شب شطعیات و ترهات اهل تصوف
 از وی شنیدند و او چون چندانی مقید بشرعیات نبود مقدمات
 وحدت وجود که متصوفه مبطله دارند و عاقبت منجر باباحت و
 الحاح میشود در میان آزد و مسئله ایمان فرعون لعنة الله علیه که
 در کتاب فصوص الحکم مذکور است و ترجیح رجا بر خوف و امثال
 آنرا که مرسوم بالطبع قطع نظر از زاجر عقلی و مانع شرعی مایل
 آنست خاطر نشان ساخته باعث عظیم برفتور و وهن در اعتقاد
 باحکام شریعت شد و خلوت کفار را در نار محقق اما دوام عذاب را
 مرشده و نامشخص گردانیده تاویلات بعیده در نصوص قرآنی و

اخبار نبوی علیه السلام آوردند و انسان کامل را عبارت از خلیفه
 الزمان دانسته و تعبیر از ان بذات اقدس نموده اکثر عین واجب نه
 لا اقل و کس فهمانیده خرافات درین باب میگفتند و سجده برای او
 تجویز کرده آنرا زمین بوس نامیدند و رعایت ادب پادشاه را فرض
 عین شمرده روی او را کعبه مرادات و قبله حاجات دانانیدند و بعضی
 روایات مرجوحه و عمل سریدان بعضی مشایخ هند را درین باب
 متمسک آوردند و بعد ازان که فرد مطلق انسان کامل بر پادشاه عادل
 ذی شوکت ذی شان قرار یافت و همچنین بعضی از مشایخ عظام
 مثل شیخ یعقوب کشمیری که صاحب تصانیف مشهوره و مرشد و
 مقتدای عصر بود بعضی سخنان تمهیدات عین القضاة همدانی
 را نقل کرد مثل اینکه چنانچه محمد رسول الله صلی الله علیه وآله
 و سلم مظهر اسم الهادی است ابلیس مظهر اسم المضل است و
 درین کار خانه هر دو اسم در تجلی آمد و هر دو مظهر در کار برین
 قیاس و ملا محمد یزدی نیز بران صورت که گذشت بالا رفته ظعن
 صریح و ناسزای قبیح بر خلفای ثلثه گفته و تکفیر و تفسیق عامه
 صحابه کبار و تابعین و تبع تابعین و سلف و خلف صالحین از
 متقدمین و متاخرین رضی الله عنهم کرده اهل سنت و جماعت را
 محقر و مهان در نظر نمودن گرفت و غیر از مذهب شیعه همه را
 ضال و مضل دانانید و اختلاف علما که یکی فعلی را حرام میگفت
 و دیگری بحیله همان را حلال می ساخت علاوه انکار گشت و چون
 از علمای عهد خویش هر کدام را باعتبار جاه و عظمت بهتر از امام
 غزالی و رازی تصور نموده بودند در کاکتهای ایشان را دیده قیاس غایب

برشاهد کرده سلف را نیز منکر شدند و دانایان مرتاض ملک افرنجیه که ایشان را پادهری و مهجتهد کامل ایشان را که تغیر احکام بجهة رعایة مصالحت وقت تواند کرد و پادشاه هم از حکم او عدول نتواند و وزید پاپا میگویند انجیل آورده و دلایل برثالت ثلاثه گذرانیده و حقیقت نصرانیت اثبات کرده ملت عیسوی را ترویج دادند و شاهزاده مراد را فرمودند که تا سبقی چند تیمناً از آن بخواند و شیخ ابو الفضل به ترجمه آن مامور گشت و بجای بسم الله این فقره بود که

ای نامی وی ژر و کرسنو

یعنی ای آنکه نام تو مهربان و بسیار بخش است و شیخ فیضی مصرع دوم چنین گفت

سبحانک لا سواک یا هو

و تعریف دجال ملعون را این ملاعین و اوصاف آن در باب حضرت خیر الذین صلی الله علیه و آله وسلم علی رغم الدجالین فرود آوردند و پیربر ملعون خاطر نشان ساخت که چون آفتاب مظهر تام است و پختن غله زراعت و میوه و سبزه از تاثیر او است و روشنی عالم و حیات عالمیان وابسته باو پس لایق عبادت و تعظیم او باشد و روی بجانب طلوع او باید کرد نه بجانب غروب که روی در غرب دارد و همچنین آتش، آب و سنگ و درخت و سایر مظاهر تا گار و سرگین آن نیز و قشقه و زنار را جلوه داد و حکما و فضلی مقرب مقهور مقوی آوردند که آفتاب نیر اعظم و عطیه بخش تمام عالم و مربی پادشاهان و پادشاهان مروج اویند و این معنی باعث تعظیم نوروز جلالی شد که از زمان جلوس هر سال در آن روز جشن

میداشتند و لباس را موافق رنگ یکی از سیارات سبعة که هر روزی بکوکبی منسوب است ساختند و دعای تسخیر آفتاب که هندوان تعلیم داده بودند بطریق ورد در نیم شب و وقت طلوع خواندن گرفتند و کشتن گاو را که هندوان تعظیم عظیم میکنند و سرگین آنرا پاک میدانند و خوردن گوشت آنرا حرام ساختند و مردم خوب را عوض آن میکشند و حکما تائید می آورند که در طب مقرر شده که گوشت گاو امراض گوناگون آورد و رذی الهضم است و آتش پرستان که از شهر نوساری از ولایت گجرات آمده بودند دین زردشت را حق نمودند و تعظیم آتش را عبادت عظیم گفتند و بجانب خود کشیده از اصطلاح و راه و روش کیانیان واقف ساختند تا فرمودند که آتش را باهتمام شیخ ابو الفضل بروش ملوک عجم که آتشکده ایشان همیشه بر پای بود دایم اللوقات چه در شب چه در روز در محل نگاه میداشته باشند که آیتی است از آیات خدا و نوریست از انوار وی و هوم که عبادت است از آتش پرستی بموافقت دختران راجه های هند خود از عنفوان شباب درون حرم معمول بود و در ایام نوروز سال بیست و پنجم از جلوس مجدد آفتاب و هم سجد آتش علانیه میکردند و مقربان نیز در وقت افروختن شمع و چراغ قیام لازم ساختند و در روز عید هشتم سنبله برسم اهل هند قشقه کشیده بدولت خانه برآمدند و ربسمانی جواهر دران کشیده از دست براهمه به تبرک بردست بستند و امرا فرا خور حالت سرورید و جواهر دران روز پیشکش ساخته مرافقت دران باب نمودند و راکهی که عبارت است از لته پیچیده بردست

بستن در گرد شد و بر زغم اسلام هر حکمی که از باب ادیان دیگر
 بیان کردند آنرا نص قاطع شمرند بخلاف این صلت که همه احکام
 آن ناسعقول و حادث و واضح آن فقرای عربان جمله مفسد و قطاع
 الطریق و اهل اسلام مطعون قرار یافتند و بتنادی در باطن استقرار
 گرفت **يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ
 الْكَافِرُونَ** و بتدریج کار و بار بجائی کشید که هیچ احتیاج بدلیل
 ابطال آنها نماند یاد دارم که در ابتدای گفت و گو شبی در دیوان
 خانه خاص فتح پور با شیخ ابو الفضل سرا مجالست روی داد
 میگفت که ما را از جمیع مصنفین گناه است از در رهگذر یکی
 آنکه چرا احوال پیغمبران سابق را بتفصیل نداشتند چنانچه احوال
 پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله وسلم در ضمن وقایع سنوای
 نوشته اند جواب دادم که قصص الانبیا متعدد خود هست گفت
 نی آن بسیار مجمل است بتفصیل بایستی نوشت گفتیم بتقریب
 تقادم عهد همین قدر نزد مفسرین و ارباب تاریخ و سیر محقق شده
 باشد و باقی به ثبوت نرسیده جواب داد که این جواب نمیشود دوم
 آنکه هیچ اهل حرفه نماند که در تذکرة الاولیا و نفحات الانس و
 غیر آن اسم آن مذکور نشده اهل بیت چه گناه کرده بودند که در آنجا
 داخل نساختند و این معنی بغایة محل تعجب است در آنجا هم
 آنچه در وقت گنجید گفته شد اما که قبول میکند بعد از آن پرسیدم
 که میل شما ازین مذاهب مشهوره بکدام بیشتر باشد گفت
 میخواهم که روزی چند در وادی الحاد سیری بکنم بمطایبه گفتم
 اگر قید نکاح از میان بر میدارید بدنیست چنانچه گفته اند

بر داشت غلّ شرع بتائید ایزدی

از گرن زمانه علی ذکرة السلام

خنده کرد و گذشت و چون باشارت صاحب معامله

که یک عنایت قاضی به از هزار گواه

در اعتقادیات دلیرانه باین پیران خرف که صدر و قاضی و حکیم

الملک و مخدوم الملک باشند در افتاده بحث میکرد و هیچ تامل

در کسر عرض ایشان روا نمیداشت و پادشاه را خوش می آمد خفیه

بدست آهننخان میر بخشې پیغام فرستادند که چرا با ما در می

افتی جواب میداد که ما نوکر سردی ایم همان حکایتست که نوکر

بادنجان نیستیم و در اندک فرصت یگان یگان را بقوت مصارعه خود

و معاونت پدر و مظاهرت خلیفه زمان و مساعادت بخت بر زمین

دل و هوان انداخت چنانچه گذشت و هیچ یکی از اهل اسلام جز

حکیم ابو الفتح و ملا محمد یزدی در بعضی مسایل با او مساشاة نمیکرد

چون مقاصد و مطالب دیگر پیش آمد فقیر خود را بگوشه عزلت کشیدم

إذا عظم المطلوب قل المتاعب

و آیه فرار خواندم تا از نظر افتادم و آن همه آشنائی به بیگانگی

کشید و الحمد لله که بدین خوش حالم

دل در تگت و پو نشد نیکو شد که نشد

جز در تو فرو نشد نیکو شد که نشد

گفتی که بر نجم از نیکو شد کارت

دیدنی که نیکو نشد نیکو شد که نشد

و نخود را قابل رعایت و نه ایشان را لایق خدمت دانستم و سر بسر راضی شدم

پیدا تا تکلف بیکسو نهیم * نه از توقیام و نه از ما سلام
و از دور گاه گاهی در صف اعمال کورنش میکردم و نظارگی بودم
که صحبت بر نیاید تا موافق نیست مشربها
تا بعد ازین چه مقدار باشد

دیدم که دیدن رخت از دور خوشتر است

صحبت گذاشتم ز تماشائیان شدم

چون تفصیل آن جزئیات و خصوصیات و انتظام این وقایع بترتیب
سنوات در سلک تحریر از قبیل محالات بود باین قدر اکتفا نموده
شد و پناه بطف ایزد تعالی که در همه حال حافظ و معین بنده
اوست بر انجاز وعده الا ان حزب الله هم الغالبون ایمن الله
بکاف عبده دلیری بر نوشتن این قضایا که از وادی حزم و احتیاط
بغایت دور بود کردم و خدای عزوجل گواه است و کفی بالله
شهیدا که مقصود ازین نوشتن غیر از درد دین و دلسوزی بر ملت
مرحومه اسلام که عذقا وار روی بقاف غربت کشیده و سایه بال خود از
خاک نشینان حفیض گیتی باز گرفته چیزهای دیگر نبود و نیست
و از تعذت و حقد و حسد و تعصب بخدا پناه میجویم

رضیتُ بما قسم الله لي * وفوضتُ امری الی خالقہ

لقد احسن الله فیما مضی * كذلك یحسن فیما بقی

و درین سال حکیمی در فتح پور آمده گفت که خانه میدوان ساخت
که در هر چهار طرف آن آب باشد و دران غوطه زده بخانه در آیند
و آب نغان نکند باین تقرب حوضی بیست گز در بیست گز و عمق
آن سه گز در صحن دولت خانه ساختند و درون آن حجره سنگین و

بر سقف آن مناره بلند بنا کردند و از هر چهار طرف آن حجره
 پلها گذاشتند و دعوی حکیم چون قرابادینات دروغ برآمد و گریخته
 بجای رفت اما حکیم علی گیلانی بعد از هفده سال در لاهور آن
 چنان حوضی ساخت و میر حیدر معنائی حوض حکیم علی تاریخ
 یافت و آن حوض تا تمام را از زر سیاه که به مبلغ بیست کرور رسید
 پر ساختند و روزی با شیخ بنجهو نام قوالی خوش خوانی صوفی
 وضعی از مریدان شیخ ادهن چونپوری که نامش تاریخ وفات میشود
 صحبت داشته و خوش وقت شده و میان تان سین و دیگر مغنیان
 بیقرینه هند را طلبیده او را بر آنها ترجیح داده فرمودند که مجموع
 زر این حوض را شیخ بنجهو ببرد چون از حمل آن عاجز ماند اندک
 زری التماس کرد تا قریب هزار روپیه عوض آن بار انعام فرمودند
 و باقی آرد رصدها سه سال کم و بیش بمصرف و غیر مصرف رسانیدند
 و همدرین ایام از شیخ مبارک تعلیم صرف هوائی گرفتند و پیش
 از آن روزی در وقت نمودن شیخ فیضی گفته بود که شیخ ما تکلف
 ندارند فرمودند آری ایشان همه تکلفها را بشما گذاشته اند و شیخ
 بنجهو و میان تانسین و همه ارباب غذا را نزد شیخ فرستادند تا
 تشخیص نماید او بمیان تانسین گفت شنیده ایم که تو هم چیزی
 می توانی گفت تا آخر سرود او را باصوات حیوانات تشبیه داده
 بهیچ بر آورد و درین حال معصوم خان کوکه میرزا حکیم که جوان
 مردانه و کارهای عظیم ازو بظهور پیوسته بود از میرزا رجیده به
 ملازمت رسید و منصب پانصدی یافته در ولایت بهار نامزد شد
 و انجا با کالا بهار که سرداری از افغانان بقوت و شوکت ممتاز بود

جنگ کرده غالب آمد و از فتح پور فور فرمان هزاری و اسب و خلعت
خاصه برای او فرستادند چنین میگویند که او حضرت مرتضی علی
کرم الله وجهه را در خواب دید که گویا پنجه مبارک خود بر پشت
او زده اند و از برکت آن در هیچ جنگی پشت نداده و نشان
پنجه بر پشت او هنوز ظاهر است

چه پاک از موج بحر آنرا که باشد نوح کشتیمان

و در ماه شوال سال مذکور ملا طیب را که سفته رذل بود از کیتل طلبیده
تربیت نموده و اکثر تربیتها ازین قبیل است دیوان صوبه بهار و
حاجی پور و رای پرکھوتم بشرح ایضا بخشی و ملا محمدی سرهندی
را که سابقا پروانه نویس اسلم شاهى بود امین و شمشیرخان خواجه
سرا را صاحب اهتمام خالصه ساختند و ایشان بمقتضای تسفل
که لازمه ارفال است آنجا رفته نه خدارا بنده بودند و نه پادشاه را
رعیت و تحکّمات و بدعتها پدید آورده و وقفهای نامعقول ناهنگام
را کفایت خیال کرده سپاهی را رنجانیدند و معصوم خانرا بزور
باغی ساختند چنانچه عنقریب مذکور شود انشاء الله تعالی و هم
درین ماه مقصود جوهری میرزا مظفر حسین پیشکشهای راجه
علی خان را از خاندیس آورده گذرانید تا بعد از چند گاهی
گناه میرزا را بخشیدند و درین ایام پشرف دامادی مشرف ساخته
او را رعایت فرمودند و درین سال شهید از خان بخشی را با غازی
خان بدخشی و شریف خان اتکه و غیر آن بر سر راناکیکا نامزد
گردانیدند و رانا در کوندهل میر که قلعه مستحکم است در آمد و این
انواج فتح نمودند و آن ولایت را بغارت دادند و رانا شبی از قلعه

بدر زفت و بکوهستان دیگر پناه برد و درین سال سلطان خواجه از
 مکه معظمه معارفت نموده امپان عربی نژاد و غلامی حبشی و
 هدایای دیگر نفیس آورده بمنصب آراءت و صدارت رسید و میر
 حاجی سال نهم و هشتاد و شش بنام خواجه محمد یحیی از ندایر
 حضرت خواجه احرار قدس الله روحه قرار یافته چهار لک روپیه
 حواله ایشان نموده بتاریخ ماه شوال این سال از اجمیر روانه مکه
 معظمه ساختند و شیخ عبد النبي و مخدوم الملک را که با یکدیگر
 در افتاده باعث بی اعتقادی از سلف و خلف و موجب انحراف
 از دین قویم شده بودند بحکم ادا تعارضاً تساقطاً بجانب مکه همراه
 این قافله اخراج کردند تا در حال آینده بمقصد رسیده در ختم کار
 که اعتبار آنراست از آرایش عارضی پاک گشته ایمان بسلامت
 بردند و علم کارخون آخر کرد * هوعزیز قوم دلوا * تاریخ یافته شد •
 و در اوایل سنه سبع و ثمانین و تسعمایه (۹۸۷) خبر رسید که خان
 جهان حاکم بنگاله فوت کرد فرمائی مشتمل بر نوازش اسمعیل قلیخان
 برادرش نوشته مظفر خان را که شرف دیوانی یافته بود حاکم آن
 ولایت و رضویخان را بخششی و حکیم ابو الفتح را صدر و رای پتدراس و
 میر ادیم را شرکت او دیوان اعتبار کرده از فتح پور نامزد گردانیدند •
 و در نوزدهم صفر این سال فقیر را حق سبحانه تعالی در سن چهل
 سالگی فرزندی دلبندی محی الدین نام طول الله عمره و رزقه
 علما نافعاً و عملاً متقبلاً کرامت فرمود و مولد او در بساور است •
 و در این سال ملا که عشقی که خطاب خانی داشت و دیوانی و
 مثنوی دارد مصححک با قاضی صدرالدین لاهوری بجانب کشمیر بوکالت